

چهارراه جهان کودک

علی علیپور فطرتی



زندگی زیباست

آسمان آبی

ناگه ابر سیاه

بارانی تند

سنگفرش خیابانی خیس

پنجره‌ها شسته

بوته‌های گل سرخ

تن به باران دادند

عجب هوایی!

بهار

زندگی زیباست؟

۱۴۰۱/۱۰/۱۶

کولی

می آیی

زیبای خندان

تو هممنفسی

که از دشت‌های پرشقایق

از کوه‌های پامچال

زندگی را بدرخشانی

چون الماس

پر ز لذت

تو با واژه‌ها

و لبریز از عشق

زندگی می‌سازی

چون روز

روشنی

چون خورشید

گرم

ای دختر کولی!

پس از زایش

با نسیم بهار

درختان به شکوفه

غنچه‌ها به گل

پرستوها بر آسمان،

یخ‌ها ذوب

دشت‌ها پر شقایق

و هوا ...

آسمان با زمین بزمی آفریده

فرح بخش

این زایش

این عشق

آغاز بهار است

۱۴۰۱/۱۱/۲۵

از تولد تا مرگ

ستاره‌ها

همیشه می‌خندند

آن زمانی که

ما کودکی بودیم

سرشار از انرژی و خنده

حالی میانسالی

فردا ...

بر بلندای گور

باز ستاره‌ها می‌خندند

و ما هم

بخندیم به زندگی

از تولد تا مرگ

۱۴۰۱/۱۱/۲۶

شب‌نم قلب

من گلی دیدم
که شب‌نم قلب عاشقی
روی آن نشسته
و از خورشید حرف می‌زد
از جنگلی می‌گفت
که معشوق آن
برگ بود
و از آفتابی
که آسمانش پر از
شور و غوغای عاشقانه

۱۴۰۱/۱۱/۲۸

هوای آلوده

باز پیدا
پنجاه و هفت زمستان
هر بار دگرگونی

کودکی
زمستانی با برف بسیار
چقدر بازی!
آدم برفی

چه زود بزرگ شدم!
چقدر باران بارید!
زیر چتر قدم زدن
زیبا بود

اما امروز
دودآلود آسمان شهرم

آواره

برگ‌ها

بر زمین افتاده

درختان عریان

جوانه‌ها

به ثمر نرسیده

باغ، تنها

شاید

قُمری

جایی برای لانه نداشت

آواره‌ی صحرا شد

۱۴۰۱/۹/۳

غضب

هوای عشق

هوای زندگی است

فریاد خشم

سکوت

مرگ آرزوها

هراس

پایان نور

و

پایان زندگی

۱۴۰۱/۹/۸

ارزش زندگی

واژه نمی‌شناخت

به چه معنا؟

کدامین واژه؟

سازگارِ کدامین حال و هوا؟

شاعر

گدای واژه‌ها

او شعر می‌فروخت

برای زندگی

۱۴۰۱/۹/۹